

قیام اسلام ایران

زیر نظر شورای نویسندگان

از گان مرکزی بصفت مقاومت ملی ایران

هادی بهزاد

روشنفکران و ملامتگران

را فرو گذاشت ، تحصیل کردگان و " روشنفکران " مادر صفا اول مردمانی قرا ر گرفتند که از دوسو به زبان ملامت و تیغ خصومت گرفتار شدند :

ملامت آنها که در قمار قدرت باختند و خصومت آخوندها که جز تصرف قدرت و تمام قدرت هدفی نداشتند و به شریک و هم سفره ای جز از ظایف خود مایل نبودند و اما به تعبیر ملامتگران ، آنها مونسگین تر از آنها م - جرم مسجل و نا بخود نی - تحصیل کردگان و " روشنفکران " این بوده است و هست که از سر " ناسیاسی و حقی ناشناسی " از " بهشتیان " بریندوبه دوزخیان پیوستند - نمک را خوردند و نمکدان را شکستند و توده ای غافل را فریفتند و بدنبال کشیدند و به حلقوم هیولا انداختند و در این سودای خود پرستی و ناسیاسی خود نیز سوختند که این آخری مکافات عمل و عین عدالت بود .

بقیه در صفحه ۲



از : لوموند

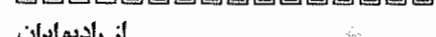
از انقلاب تا عقل

استعفای بیموقع میرحسین موسوی، نخست وزیر ایران که از سوی خامنه ای رئیس جمهوری و امام خمینی رد شد، نشانه نخستین بحران و خیم سیاسی در تهران پس از آتش بس با عراق بود. آتش اختلافات میان جناح های مختلف رژیم که با پذیرش قطنانه ۵۹۸ شورای امنیت از سوی ایران، و قبول مذاکره با عراق تحت الشعاع قرا ر گرفته بود، با ردیگر از زیر خاکستر خارج شد .

این اختلافات - بطور موقت - تنها با مداخله " رهبرانقلاب " رفع شد. وی بدین ترتیب نشان داد علیرغم " زهری " که با پذیرش مذاکرات صلح با عراق - کاری که قبلا آن را خیانت لقب میداد - نوشیده است همچنان نقشی درجه اول بازی میکند. در واقع به خاطر نبودن موانع فقیه نا ممکن میان جناح های مختلف رقیب در بیابان رژیم، رهبران اسلامی با قدرت مداخله کردند .

بقیه در صفحه ۱۰

چند سالی است و دقیقا " از آن زمان که ملای " کاکار " تخت قدرت را بی رقیب یافت ، بزرگها را شست و نقش های مصلحتی



از رادیو ایران

در سراسیمه سقوط

پیش بینی می شد که رژیم اسلامی فرو بریزد، پیش بینی می شد که انقلاب اسلامی نیز مانند همه انقلاب های دیگر فرزندان خود را ببلعد. پیش بینی می شد که نهادهای انقلابی یکی پس از دیگری دوباره به کما نمیستند فرو بروند، ولی پیش بینی نمی شد که این اتفاق هادر حیات خمینی بیفتد. وقوع این اتفاقها راهم به دوران پس از خمینی حواله می دادند. حال آنکه خمینی همچنان نفسی می کشد و جمهوری اسلامی او در معرض تکان های زیر و روکننده ای قرار گرفته است .

بقیه در صفحه ۱۱

فریدون رخنا

عالم زد دست رفت توپا در رکاب کن!

شعر " دریاچه " لامارتین - ولی یک مطلب زمخت سیاسی را به این روانی و زیبایی کلام عرضه کردن کار هر کسی نیست. من حتم دارم که آقای شفا، حتی وقتی به شعبه با نشان هم نامه می نویسند، دخترک گیشه یک نیم ساعتی عاشق میشود و ماتش میبرد و آه میکشد ، تا بعد که حالش جا آمد و آسمان به زمین برگشت ، نسبت به حواله و نقل و انتقال بانکی مورد تقاضا اقدام کند . دیدم در نشریه " پرسپولیس " - ارگان سیاسی مشروطه خواهان - از آقای شفا با عنوان " دکتر شجاع الدین شفا فیلسوف و مفسر بحق و مسلم تاریخ ایران " یاد کرده بودند ، بنده فیلسوفی و مفسری ایشان را نمیدانم ، ولی شیرینی قلمشان واقعا حرف نداد :

شکرستی ای قلم نی نیستی !

بقیه در صفحه ۴

سعید رضوانی

حکومت نالایق،

چه در جنگ چه در صلح

وجود دارد : الگو افزار . در درجه اول ، حکومت با یدیدا ندجه چیز میخواستند و تا یک الگو اختیار نکند چنین شرطی حاصل نمیشود .

هنگامی که آیت الله خمینی هنوز در " نوفل لوشاتو " اقامت داشت و هر روز چندین بقیه در صفحه ۳

مبنای صلحی پایدار

معاهده ۱۹۷۵ ایران و عراق میتواند آینه دروا بط دو کشور را بر مبنای صلحی استوار و حسن همجواری شمر بخش قرار دهد .

پس از یک دوره طولانی اختلاف و کشمکش ، مذاکرات بین دو کشور ایران و عراق بقیه در صفحه ۳

جنگ ، هما نظر که آیت الله خمینی به دفعات گفته بود ، برای جمهوری اسلامی نعمتی محسوب میشود ، از مواهب جنگ ، یکی هم این بود که بی کفایتی حکومت را در اداره امور کشور تا حدودی مستور میداشت ، جنگ ، فی حد ذاته مصیبت زا و ویران کننده است ولی ویرانی و آشفتنگی و از هم پاشیدگی ایران تنها معلول جنگ نیست ، ایران را بی کفایتی حکومت به چنین روزی نشانده است که انسان هر چه دقیق تر مینگرد بیشتر به عمق مصیبت پی میبرد .

این حکومت نه در دوره قبل از جنگ قابلیت اداره مملکت را داشت و نه در دوران هشت ساله جنگ کفایتی از خود نشان داد ، به طریقی اولی در دوران بعد از جنگ نیز که با یدیکانه ویران شده را از نو ساخت ، این حکومت لیاقت آن که خشتی روی خشت بگذارد و یکی از ناسامانی ها را سامان بخشد نخواهد داشت .

خشک بری که بود ز آب تهی ناید از وی صفت آب دهی حکومتی که آیت الله خمینی بنیان گذارده از خلعت ساز زندگی عاری است ، انتظار ساز زندگی از همچو حکومتی داشتن مثل آن است که انسان از بولدوزر توقع داشته باشد که رماشین حساب را انجام دهد .

برای سازندگی ، دوش شرط اجتناب ناپذیر

روز هفتاد و دو ساعت!

روزنامه اطلاعات که تحت سرپرستی حجت الاسلام سید احمد خمینی و به مدیریت حجت الاسلام سید محمود دعائی اداره می شود ، در سرمقاله ای با عنوان " مظلومیت امام حسین " چنین نوشته است :

بقیه در صفحه ۱۲

بقیه از صفحه ۱

حالا بگذریم آزمون مقله که اختلاط قشر تحصیل کردگان و روشنفکران (انتلاکتوئلها) تا چه اندازه نامعقول است و تا چه پایسه بنای داری راست میکنند...

بگذریم از این حساب که هر مدرسه دیده و کتاب خوانده و صاحب مدرکی را و لودر عالیترین درجات علمی؛ لزوماً نمی‌توان در صف "روشنفکران" نشانند...

مسئله بنیادی، قضاوتی چنان بی پروا و یکسویه است که آشکارا، در آن غرض از یکسو و تلاش برای "خودشوئی" و فرار از مسئولیت از سوی دیگری به چشم می‌خورد.

قصه آن دزد در تداومی میکند که پیش از دزدگیریان هیاهو میکرد و پیش از دزد زدگان اشک می‌بارید. اتهام راز ریشه‌ها پیش قطع می‌کنند، متهم را در کانون گناه می‌نشانند و حتی از آنچه در زبان

قضاوت به (شرایط مخففه و مشدده) مشهور است یکسره چشم می‌پوشند و شگفتا که به محاکم شرع "اما خمینی" هم طعنه می‌زنند که روی دادگاه بلخرا سپید کرده‌اند.

سؤال این است: آنها که در بیست و نه (تحصیل کردگان) و (روشنفکران) را بی هیچ مرتزمایزی، یکجا به "جرم"

ناسیاسی و حق ناشناسی محکوم می‌کنند، از چه رو خود را مقابل این پرسش می‌گیرند که آیا: این انبوه مردمان را ناگهان جنونی دست داد که رحمت نقد را رها کردند و به نکبت نسیه دل بستند؟

اگر جیب جنون در میان است چه جای شکایت از ناسیاسی و حقناشناسی؟ که دیوانه‌ها را ملامت نمی‌کنند به دیوانه‌ها نه می‌بیرند، وانگهی دادخواهانی که در عین حال بر کرسی داری نشسته‌اند به توضیحی موظفند که:

این چه بهشتی بود که عقل و تمیز نه فقط از عوام الناس که حتی از نخبگان خود نیز می‌ربود؟

ظاهراً "در گرم گرم" و "وطنخواهی" و "دلسوزی" از این نکته هم غافل مانده‌اند که وقتی نخبگان جا معرأ به پشت نیمکت اتهام می‌کشند، پیشاپیش کل نظام حاکم بر جامعه را محکوم کرده‌اند.

انگاری نیست - تحصیل کردگان و در مرتبه بالاتر "روشنفکران" ما مصون از لغزش نبوده‌اند، چرا که بحکم سروکار با تعقل و استدلال، حق نداشتند چشم بسته و

ناخوانده بر بیعت نامه‌ای امضاء بگذارند که بیامد آن روشن نبود. اما این تنها یک روی سکه است روی دیگر سکه را نباید نادیده گذاشت و گذشت. خاصه که آن، از ریشه‌ها و

زمینه‌های انحرافی خبر می‌دهد که ملت را از راهی که بحق پیش گرفته بود به سرائیها و سنگلاخها کشاند.

قاضی عادل شرایط مخففه را در این راستاها جستجو می‌کند. در ماههای طوفانی سال ۵۷، نقل محفل روشنفکران، همراه با اطمینان خاطر تمام، گفتگو در باره این پیشدادوری

بود که ملایان می‌آیند و چرخ می‌زنند و خودی نشان می‌دهند و می‌روند و آنجا که با دنیای کشور داری بیگانه‌اند، خواسته یا ناخواسته مها را بدست ما می‌سپارند.

این تصویر باطل نه فقط گروهها و گروهکهای مارکسیستی و خلقی و "انقلابی" را که همه

روشنفکران و ملامتگران

وقت چشم به حاکمیت بی رقیب داشته‌اند - بلکه حتی ذهن انبوه روشنفکران و تحصیل کردگان ملی گرا را نیز به خود مشغول داشته بود.

بیدرنگ اضافه کنیم - حکایت از توده‌ی روشنفکران و تحصیل کردگان است که پرونده‌شان از پرونده‌ی مدعیان رهبری و پیشکسوتی جدا است. زیرا از "رهبران" که بنا بر قاعده باید عمق نهضت ملی ایران و حوادث دوره‌های رفته و نقش خطرناک

آخوندطالب قدرت را به تفکر و تجربه دریا فته باشند - جز اعتراف بخاط و قبول مسئولیت، هیچ بهانه‌ای پذیرفتنی نیست.

نه این باصطلاح استدلال که (سیلی سرگرفت و جز پیوستن به آن چاره‌ای نبود) و نه این بهانه‌ی بن سست که (ما هم برای باور

چرا اینقدر دیر...؟

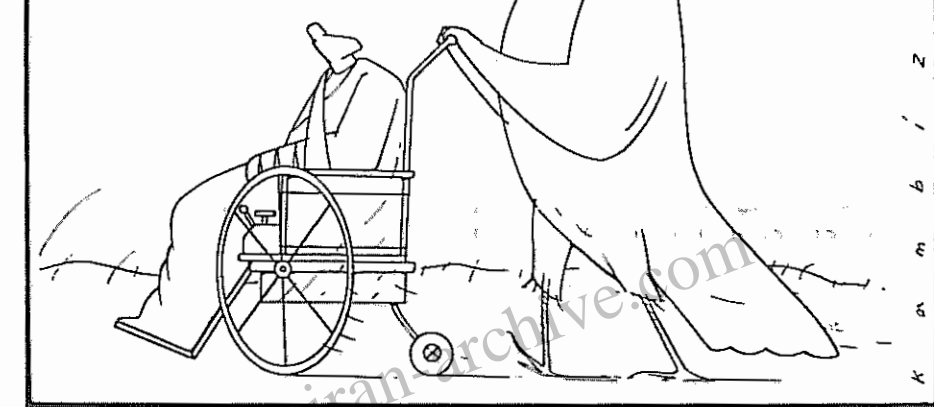
نیست که چرک خود را در زیر رنگ و لعاب مقایسه‌ها پنهان کرده‌اند.

روشنفکران ما در صیاحت خود غالباً "با اتکاء به آگاهی بی رمقی که از جنبش مشروطه‌خواهی داشتند، به نتایج بی رمق تری می‌رسیدند، بخود می‌گفتند:

اگر چه آخوندها در میدان بودند در آن شرایط غلبه‌ی منبر و مسجد و عمامه و ردا جای پای ثوری در قانون اساسی دست و پا

کردند و راه‌ی فقهای پنجگانه را با لای سر قوه‌ی قانونگذاری نشانند ولی دست آخربا آن همه‌ها، از قلمرو حاکمیت -

طرفی نیستند و میدانیم که چه بی صدا از یافته‌های خود نیز گذشتند و حتی آن زمان که با تبدیل نظام قضای شرعی به نظام عرفی پشتشان می‌شکست، چندان بی‌رفتوای فقها، اصرار نکردند... پس جای دلپره



نیست که در قاصدهای دهها سال و در جامعه‌ای که از بیخ و بن دگرگون شده است، آخوندها بیش از آن نخواهند خواست که شیخ فضل الله میخواست - بیش از آن نخواهند تاخت که اومی تاخت.

علم و اطلاع جامعه‌ی تحصیل کردگان و "روشنفکران" ما از مشروطه و مشروطه‌گری از این چهار ردیو کوچک تجا و ز نمی‌کرد و دلیل آن روشن بود:

از مشروطه فقط نامی مانده بود و فسیلی و مگر نه این است که اندیشه تنها در میدان تجربه باور می‌شود؟

مگر نه این است که قدرت تشخیص و تمیز تنها در عرصه‌های داد و ستد فکری غنا می‌گیرد؟ مگر نه این است که علم ناقص هزار بار از جهل فروتر و هزار بار خطرناک تر است؟

"روشنفکران" و تحصیل کردگان ما در کدام میدان، به داد دوستدا ندیشه، حق حضور داشتند؟ - اگر میلی به عشق "دانستن" در آنها می‌جوئید، دانستن را از کجا جواز می‌گرفتند؟

تصویر آخوند در ذهن آنها، تصویر کم‌رنگی از آخوند عصر مشروطه بود.

روشنفکر ۷۰ سال پس از شور مشروطه - خواهی که دیگر نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان... از اینکه روشنفکران جنبش مشروطه را چه سرا و چه سوداها بود... چه میدانست وجهی توانست بدانند؟

اینهمه بجای خود - از این انبوه نخبگان و درس خواندگان چه تعدادی از

سرطانی که سراسر مملکت را فرا می‌گرفت و باج حکومت را می‌بلعید و رسته‌های جهنمی خود را چاق می‌کرد، با خبر بودند؟ نامرفسنجانی‌ها و خامنه‌ای‌ها و موسوی‌ها و خوئیینی‌ها و محتشمی‌ها و مشکینی‌ها و این گله‌گله آخوند و واعظ و مسئله‌گوسه

صبح تا شام در عمق شهرها و روستاها پرسه می‌زدند، بگوش چند نفر رسیده بود؟ تیغ سا ن سوزکذا کجا مهلتی میداد تا اهل کتاب و اهل نظر، چهره‌ی بی نقاب خمینی را در رساله‌ی سیاسی و طرح حکومتی او

تشخیص دهند؟ از آن آتشی که با شتاب در زیر خاکستر گل می‌انداخت جز آن زمان که آتش فشا ن فرید و سر با ز کرد، چه نشانی ظاهربود تا تنی را بلرزاند؟

از حوادث جوشان تبریز تنها اطلاع بخشنا مهواری که از طریق روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون به مردم می‌رسید این بود که: (تنی چند جا سوس اجنبی که از آنسوی

مرزها رخنه کرده و آشوبی را تدارک می‌دیدند، با هوشیاری نیروهای انتظامی و مردم شاه دوست تبریز سرکوب شدند) از وقایعی نظیر آنچه بدنبال شرمقاله‌ی

تهی و بی مغز (احمد رشیدی مطلق) رخ می‌داد (که همان نام نویسنده از دور دورنای گری در جعل و فرمایش رافریاد

می‌کرد) آنچه در سایل خبری انعکاس می‌یافت از این قبیل بود:

(طرح بلوای چند هزاره گرد خیا بانی به هوشیاری مردم و قوای انتظامی، نقش بر آب شد.)

غافل که این جا، راه اطلاع را بر مردم می‌بندند و آن جا، راه شایعات را باز میکنند. شایعاتی که از هیبت ماجرا حما سهای میساخت و از ماهیت آن قصه‌ای

نداشت. با ایداز این تنها به قاضی رفتگان سؤال کرد، وقتی رژیم سیاست خود را بر بی‌اطلاعی مردم شالوده می‌ریزد - آن موارد که سهل است، حتی از شرخبر سیل و بهمن و طوفان و زمین لرزه نیز می‌هراسد - که

نکتند که رخدارا بیای او بنویسند - از آن واقعیت‌ها بیگانه‌است و با شایعات زندگی میکند، چه انتظار تا از چرکی بپرهیزد که

در زیر مسامحات جامعه می‌جوشد ولی به نکبت سا ن سوز رنگ خون پالائیده در چشم و نقش می‌گیرد؟

این همه تازه گوشه‌ای از واقعیت هزار گوشه‌ی زندگی ما بود، نخبگان و نسل جوان ما را عارضه‌ی مزمن دیگری نیز به بیراهه‌ها سوق داده است - عارضه‌ای که با مرگ

مشروطه و ظهور دیکتاتوری شکل گرفت و مثل خوره‌ای مغزها را تصرف کرد.

وقتی حصارا ختنای بیست ساله در هم شکست و از شهریور ۲ فضای نیمه‌بازی گشوده شد، تنها بساطی که در وجود جوانان و تحصیل - کردگان ما شوق بازی با اندیشه را

برانگیخت، بساط مارکسیست‌های از زندان رسته و نور رسیده بود که در آن نیز کاری جز قالب‌گیری مغزها را بیج نبود و ما هر چه

بود، باب طبع جوانانی بود که بدنبال آن شکست برق آسا میدیدند، از آن (ایران مدره بهتر از عهدباستان) فقط افسانه‌ی پوچی مانده‌است.

بقیه در صفحه ۳

حکومت نالایق،

چه در جنگ چه در صلح

بقیه از صفحه ۱

مما حبه انجا میداد، بیوسته با این سؤال روبرو بود که: اگر شما به ایران رفتید و قدرت را بدست گرفتید چه حکومتی تشکیل میدهید؟

آیت الله پاسخ میداد: "ما یک حکومت اسلامی تشکیل میدهیم" ولی از هر توضیح روشنی درباره این نوع حکومت طفره میرفت. در آن زمان چندین حکومت اسلامی در آفریقا و آسیا وجود داشت. از آن جمله عربستان سعودی از دیرباز سنتها و قوانین اسلامی اداره میشد. موریتانی، جمهوری اسلامی بود. در لیبی حکومت اسلامی دایر بود و در پاکستان، ژنرال ضیاء الحق برنامهای اسلامی کردن قوانین حاکم بر جامعه را با غلظت و شدت دنبال میکرد.

از آیت الله خمینی سؤال میشد که آیا یک از حکومت های اسلامی موجود الگو و نمونه حکومت اسلامی مورد نظری خواهد بود. آیت الله میگفت: "هیچکدام" و علتش این بود که خودش نمیدانست چه گونه حکومتی را میخواهد بنیاد بگذارد.

بقیه از صفحه ۲

روشنفکران و ملامتگران

در ردیف انبیا و صاحبان کرامت و اعجاز ننشانییم - تنها در یک راه میسر است: راه دستیابی به فضای زیستی آنها - راه آگاهی به حال و هوای کسی که ساختمان عاطفی و دماغی آنها را شکل میدهد.

در این میان، پدیده ای که بر تو امید و شادمانی را برانگیزد، امید را به قلب مامی تاباند - تحول جاننداری است که نشانه های آن در نسل جوان ما، روشنفکران ما و تحصیل کردگان ما و عمدتاً "درمندان کانسون - حیات ملی ما (ایران) به چشم میخورد:

تحولی که از یک حرکت بازگشت به خود - از یک تلاش زنده برای شکستن قالب های ذهن - از یک بیداری - از طرح یک سؤال تکان دهنده (که چرا ما مفر دیگری بیندیشیم) ... روایت می کند. که بحث از چند وجوه آن به فرصتی مستقل تیتاز دارد.

حرف آخر این که:

روشنفکران ملی کرای ما - حال که در زیر پتک خاندانها و علی زعم شکست هستند و سرخوردگیها و حیرت ها، بیدار شده اند، فارغ از ملامت آن ها که خود از همه تر دامن ترند ... با اعتباری بیانی که از تمامی جنبش ها، نهضت ها، قیام ها خواه چپ و خواه راست رسیده است و میرسد، نباید فراموش کنند که چراغ هدایت و نیروی سازمان دهی همچنان در تعلق آنهاست.

یک پله پیش نمانده است: از منزه طلبی گریختن و جراتی برای (انتقاد از خود) داشتن و همین

را زیر آمدن و پا گرفتن حزب بوده را در این خط با بددنبال کرد که متأسفانه رسوب آن در روح نسل جوان و تقویت تحصیل کرده و کل نخیکان و حتی در نظم فکری آنها که بعدها از حزب توده بریدند و به نهضت ملی ایران پیوستند، جالب شد و با ضعف باقی ماندن از این گذرگاه بود که تفکر "یک بُعدی" که با نفس تفکر بیگانه است جایگزین کرد.

(شاید شاه نیز از این ماجرای خیر نبود که از "اندیشمندان" خود خواسته بود، فلسفه ای رستاخیز را بر اساس "دیا لکتیک" طرح بریزند و رساله بنویسند).

اما در دوران آریا میری که نگاه حزبی به یکسو جوازی نداشت، این رسوب جهنمی شکل خطرناکی به خود گرفت و همان بود که نسل جوان و طیف عظیم درس خواندگان و روشنفکران را به جانب تخریب سوق داد.

ما در مقاله دیگری بتفصیل نوشته ایم که اکثریت غالب این نسل، در پیست کلمات نجات - آزادی - استقلال - برابریهای اجتماعی و حتی مفهوم دموکراسی تنها با فضیلت! یک کلمه آشنا شده و آن "انهدام" بود.

بدینگونه نسلی پدید آمد که در "ویران کردن" استاد شده ولی ذره ای از "ساختن" نیا موخته بود. آن شعار ویرانگر (بگذار این برود هر چه پیش آید خوش آید) - شعاری که به شیرازه بنده دفتر انقلاب امام خمینی مبدل شد در جنبش جوی قوت گرفت. از این دیدگاه - ارزیابی مواضع تحصیل کردگان و روشنفکران، بشرط آنکه آنها را

بیدار شده است. نظام قضایی، نظام مالیاتی، نظام سرمایه زگیری، آتشین جنگ، آتشین تجارت، شیوه تولید و توزیع و هر شیوه دیگری که آیت الله خمینی بعنوان ضوابط "حکومت اسلامی" ارائه میدهد منحصر "با شرایط و مقتضیات جوامع انسانی در دوران قبل از عصر صنعت قابل انطباق است.

بعبارت دیگر حکومت اسلامی مورد نظر آیت الله خمینی با خصوصیات جامعه عصر جدید سازگار نیست و برای تأسیس چنین حکومتی ناگزیر باید جامعه را ازین حالت که هست خارج ساخت و "عالمی از نو بیاید ساخت و ز نو آدمی!"

چنین کاری البته از هیچ فرد و هیچ حکومتی ساخته نیست و آیت الله خمینی اولین جنگی که بر راه انداخت و در آن شکست خورد، جنگ با آثار تحولات زمان و بخصوص تحولات ناشی از وجود صنعت و فنون صنعت در زندگی اجتماعی بود.

تنها چیزی که آیت الله خمینی با بکار گرفتن تمام نیروها و امکانات، توانست تغییر دهد سر وضع ظاهری مردم بود. آیت الله موفق شد در داخل ایران چادر را بر سر زنها با زگردها و کراوات را از گردن مردها با زکندوریش گذاشتن را معمول کند. همین ویس. از نظر فساد و انحطاط و ابتذال و پاشیدگی روابط انسانی، جامعه ما در دوران "حکومت اسلامی" آیت الله بهمان سر نوشتی دچار آمده است که از لحاظ سیاسی و اقتصادی.

همه اینها معلول طرز فکر کج و کجاست که شور داری حکومت بعد از انقلاب است. در نخستین سالها، اشخاصی که هنوز مجذوب انقلاب بودند و نمیخواستند چشمشان را به حقایق با زکند متعذر میشدند که اینها نتایج قهری و طبیعی انقلاب است.

پس از آن، جنگ پیش آمد و به تدریج بدست حکومت داد تا عدم کفایت خود را در اداره امور کشور ما ست مالمی کند، و گنگاه کاستی ها را به گردن جنگ بشکند. اما این هر دو بهانه از نظر اهل بصیرت مردود شمرده میشد. انقلاب و جنگ، هر کدام عوارضی دارند. درین شبهه نیست، اما عوارض طبیعی انقلاب و عوارض قهری جنگ فقط جزئی از انبوهی مضامین و مشکلات و نابسامانی های موجود در ایران را، در تمام زمینه ها، تشکیل میدهد. در ایران اگر حکومت نالایق وجود داشت حتی از جنگ و انقلاب میتوانست دستکم درجهای بی بهره نفع مملکت و در جهت مثبت بهره گیری کند. بسیاری از محققان معتقدند که آمریکا بی دلیل وارد جنگ دوم شدند که میخواهند زیر سایه جنگ خود را از عوارض بحران بزرگ اقتصادی برهانند. بدترین بلایی که ممکن است بر سر یک کشور نازل شود اینست که عنان اختیارش بدست حکومت نادان نالایقی بیفتد. این بلایی است که بر سر مملکت ما آمده است و تا بلایایی است آثارشوم آن نیز باقی خواهد ماند. چه در جنگ، چه در صلح.

مبنای

صلحی پایدار

بقیه از صفحه ۱

ابتداء با اعلامیه مارس ۱۹۷۵ در الجزیره و پس از آن به انعقاد معاهده ژوئن ۱۹۷۵ در بغداد منجر شد و آن سندی است که با اراده آزاد و توافق دوجانبه دو کشور تنظیم گردیده و حاکمیت ملی دو کشور را تضمین کرده است.

برای روشن ساختن طبیعت دائمی و غیر قابل تغییر این معاهده و مواد مندرج در آن، کافی است به ماده ۵ آن اشاره کنیم که مرزهای آبی و خاکی دو کشور را به تائید طرفین معاهده، غیر قابل تغییر، دائمی و نهایی اعلام می دارد.

(ماده ۵: در قالب تغییر قابل تغییر بودن مرزها و احترام کامل به تمامیت ارضی دو دولت، طرفین معظمین معاهده بین تائید مینمایند که خط مرز زمینی و رودخانه ای آنان لایتغیر و دائمی و قطعی میباشد.)

تغییر ناپذیری این معاهده همچنین از سیستم حکمیت که در ماده ۶ پیش بینی شده است روشن میشود. در ماده مذکور طرز مختلف برای حل اختلافات احتمالی در مورد تفسیر و اجرای معاهده در نظر گرفته شده که آخرین مرحله آن تشکیل کمیسیون حکمیت توسط دیوان داوران بین المللی است. لاهه میباید و حکم این کمیسیون برای هر دو طرف لازم الاجرا پیش بینی شده است.

بطوریکه ملاحظه می شود علاوه بر اصول بین المللی، در متن معاهده نیز دو طرف به تعظمی بودن روابط همجواری بر اساس آن معاهده، متعهد شده اند و بنا بر این الغای یکجانبه آن قابل قبول نیست. علاوه بر آن، هر دو طرف از امضاء کنندگان کنوانسیون وین مورخ ۲۲ مه ۱۹۶۹ میباشند، که توسل یکجانبه به اصل حقوقی بین المللی را که ناظر به تعدیل قراردادها و معاهدات در صورت تغییر احوال مقتضیات زمان است، مردود شناخته و استفاده از آن را موقوف به شرایطی کرده است. در مورد معاهدات مربوط به خطوط مرزی، بطور کلی استناد و استفاده از آن را ممکن ندانسته است. استناد عراق به این امر که جمهوری اسلامی رعایت مواظبیت معاهده را نکرده است قابل قبول نیست. زیرا در جنبش صورتی عراق موظف بوده است بر طبق ماده ۶ معاهده از سیستم رفع اختلافات مندرج در ماده مذکور استفاده کند.

در نتیجه هیچ شکی نیست که معاهده مرزی و حسن همجواری بین ایران و عراق مورخ ژوئن ۱۹۷۵ و ضمائم آن، که در دبیرخانه سازمان ملل متحد ثبت رسیده است، همچنان دارای اعتبار است و خط مرزی بینینتی شده بموجب آن، خط مرزی شناخته شده بین المللی محسوب می گردد. ملت ایران به هیچ دولتی اجازه نخواهد داد که زیر بار الفاظ این معاهده برود.

بقیه در صفحه ۵

"بازسازی" ایران

خمینی عقلشان را ربوده بود، هیچ دریغ نمی ورزیدند و به شیوه های گوناگون دم به دم "امام" می دادند که چیزی به سقوط رژیم عراق نمانده است. و اینکه که انقلاب اسلامی خمینی از نفس افتاده است و تعداد آنهایی که از شهادت گریزانند بر تعداد آنهایی که برای شهادت روز به روز فزونی می گیرد، البته دوران غلبه عقل بر جنون، آرایش بر انقلاب فرا رسیده است و اندرزگویان مصلحت در این دیده اند که زیر پرال "پراگما تیسست ها" گرفته شود.

پراگما تیسست کیست؟ هر کسی که دروازه های کشور را به روی کالاها و سرمایه های خارجی بگشاید و دلارهای نفتی را بدهد و کالا و خدمات وارد کند. برای دنیای غرب مهما "ملا" این نیست که جهت گیری سیاست اقتصادی در ایران چگونه باشد، و اصولا "برنا" های برای حرکت های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وجود داشته باشد.

مهم بلکه این است که جنسی فروخته شود و پولی ستانده گردد. با زار پرا زپول ایران است که اشتهای غربیان را تحریک می کند، می خواهد ایران در زیر سلطه تاج باشد یا نعلین ویا چکمه.

اشتباه نشود: با سرمایه گذار ریه های غربی ها و دریافت تکنولوژی پیشرفته، کسی مخالفتی ندارد، این سرمایه گذاریها برای توسعه اقتصادی ایران ضروری است ولی این نیازمند

آن است که در کشور برنا های متناسب با ظرفیت ها وجود داشته باشد و گروه ها کم نباشد بتوانند آن برنا را اجرا در آورند.

ولی آیا رژیمی که درست در چنین زمانی که ایران نیازمند تکنولوژی پیشرفته غربی است، خوب حراج سهام دولت را در کارخانه های مشهور کرب زده است و رندان دارند آن سهام را تقریبا "بسه

نصف قیمت از چنگ ایران در می آورند، می توانند مدعی یک برنا مریزی درست برای توسعه اقتصادی ایران باشد؟

آیا شا هدی زنده ترا ز بهزاد نبوی وزیر صنایع سنگین لازم است که گواهی دهد دولت انقلابی اسلامی حتی در یک لحظه از عمر ده ساله خود برنا مه مدونی برای اداره کشور نداشته است؟

در این حالت که دروازه های کشور به روی دولت ها و شرکت های خارجی گشوده شده است نشستن اینان بر آن خوان گسترده کما بیش همان است که کرکس های بی سر مرداری، پول نفت صرف خرید اسلحه و

تاء مین خورد و خوراک خواهد شد و کما ز زیر بنائی درخورا همیتی که اشتغال بیا فریند و بتدریج جامعه ایران را به خود بسندگی نسبی برساند، صورت نخواهد پذیرفت.

هواپیما های مسافری دیگر نیمه خالی بین تهران و پاریس یا شهرهای اروپا می رفت و آمد نمی کنند، ما موران هتل های بزرگ تهران که از نبودن مشتری خمیا زه می کشیدند، فرصت سرخاراندن ندارند. دلان و نمایندگان دولت ها و شرکت های خارجی بین فرانکفورت و توکیو و پاریس و لندن از یک سو و تهران از سوی دیگر در رفت و آمدند تا بخت خود را در آنچه "بازسازی" ایران نام دارد بیازمایند. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد اگر چنین پیامدهای نمی داشت، شگفت انگیز بود.

یک بازاری بنحاه میلیون نفری که می تواند هر آنچه را که جذب کردنی است، جذب کند، درآمدها را برنگرداند، که در پیش است و بسال رفتن قدرت خرید جامعه ای که به رغم ده سال انقلاب مصرف کردن را از یاد نبردده است، آتش بسی که سلاحها را خاموش کرده لیکن خرید سلاحها را متوقف نکرده است - تولیدکنندگان و بازرگانان اروپائی و آمریکائی و ژاپنی و کره ای و بررخی سرزمین های آمریکای جنوبی و شوروی جز این چه می خواهند؟

ما دام که دیگ انقلاب بر آتش گذاخته می جوشید و در جبهه های جنگ شروت های انسانی و مادی دوسرزمین دومی شد و بر باد می رفت، رسانه های همگانی غرب از ستایش دلاوریهای نوجوانانی که

وجود آمد، با زهم بیشتر از اخیسارات کابینه موسوی کاست. همه قرائن نشان می دهد که مجمع تشخیص مصلحت نظام که مسئولان اصلی قوای مجریه، مقننه و قضائی کشور را دربر میگیرد، از این پس بخش اصلی قدرت را در چنگ خواهد داشت. مجلس که با دورنمای "ادامه جنگ" است پیروزی نهائی انتخاب شده بود، اکنون به موجودی نامنطبق با زمان تبدیل شده است که رهبران تهران میکوشند آن را خنثی و حتی حذف کنند.

کوتاه شده از موند - سپتا مبر ۱۹۸۸

رادیو ایران ساعت های پخش برنامه

برنامه اول
ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ و ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج کوتاه ردیف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۱۷۵۰ کیلوهرتز) ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز).

برنامه دوم
ساعت ۶ تا ۶/۵۵ روی امواج کوتاه ردیف های ۱۹ متر (فرکانس ۱۵۶۵۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج کوتاه ردیف های ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۰۷۵ کیلوهرتز).

از «غرب زدگی» تا «ولایت فقیه»

زولیدگی فکری را با انداز کنید، اتفاقا اینها هم که میان آیات "مکی و آیات "بشری - مدینه ای" تفاوت فاحشند غالباً همین استدلال تریعتی را می میکینند با این تفاوت که تریعتی حکم کلی خود را نمیدارد، رها می کند و آنها تا آخر وقت از رزیسی متن قرآن نیز از آن بهره میکینند.

آنان میکینند که آیات نازل شده در هر که و جرافقت، ترمی، همزیستی و محبت موج میزند، خالیکه در آیات "بشری" روح گذشتنا پذیر - علاقه است حکما م با به های قدرت (بهر وسیله ای ممکن) - پشت با به های (لا اکرافی الدین) غلبه دارد و این دگرگونی ناشی از انتقال از مرحله "نیضت" به "مرحله حکومت و سازمان" است.

و تری میکوم - مطالعات تریعتی ناقص و سطحی، استدلال عاریتی و بر و صل و افکارش در هم و زولیدده است - به اینگونه تناقض ها - به اینگونه "مبتدا های بی خبر" و به "اینگونه" استدلال های بی سروه "نظر دارم و شکفت زده نمی نوم که او را چون ناظر سرگردانی در میان آتیه عقا بدو آراء متضاد و مختلف در نوسان می بایم و طبعاً هر خواننده دیگری هم که آرا او را زیرو رومیکند و با این "گرفتاری فکری" روبرو میشود متحیر نمی ماند که چگونه این محقق نوظهور "ملا" یکجایا در تعریف تاریخ راستین - تاریخ را به مفهوم یک دانش تحلیلی و کاشف علت ها و وسیله های شناخت بنیاد حوادت در رابطه با شرایط مادی و روحی جوامع گرفته و در جای دیگری تریعتی در مرحله یزداشتها مستقیما و منحصر را بسوی "شخصیت ها" و "الگوهای انسانی" روی گزند ایت و در تفسیرهای خود بر زمینه حوادت اسلامی شرائط محیطی که سهل است حتی متن احکام قرآن را نیز بیست گزیند، انداخته و صرفاً "به شیوه های ظنی و رفتاری" اتمه" و استناد به یک متن "خبر و حدیث" توسل جسته است و مثلاً در باره ی شناخت موضع زن (چنانکه در مقالات بسند

با دور بوده ام) بجای روی کردن به نص صریح قرآن - از اخلاق و آداب حضرت زهرا و حضرت زینب و رقیه (همسر پیامبر) مدد گرفته است و آن هم با ستنا دیک سلسله روایت و خیر مشخص و یکسویه که اگر هم صحیح باشند نمی توانند جای قرآن را بگیرند.

نک نیست که نه فرصتی و نه مکانی و نه ضرورتی و نه حال و رغبتی است که تنها می آنا را این جنائی را بگام - کسو اینک آنجه تا کنون آرا شده در مقام منت نمونه خروار، راه مقمود را هموار میکند. پس این بحث را همین جا با بان میروم - با سخنی کوتاه خطاب به خوانندگان ارجمندی که در طول انتشار این جسد شما ره - مستقیم و غیر مستقیم از اظهار نظر در باره ی این مقالات خودداری نکرده اند که بجز تقدیر متسکرم.

مقصود نیکنارنده از طرح این مسائل که یکبار با تحلیلی در باره ی آثار و تفکر جلال آل احمد این بار با نگاه بی بر خطا به ها و نوشته های تریعتی هرات بوده، تریعتی نمی تواند و نمی توانست جنبه ی شخصی داشته باشد خاصه که آن دو، آینه ی روی درخشا خاک پوشیده اند و حساب و کتابی هم با آنها در میان نبوده است و نیست. منظور اصلی فقط آرائه ی تصویری بود از چگونگی تدارک فتنه و مصیبتی که اینک بر تار و پود حیات امروز و تریعتی است تاریخ هستی و هویت ملی ما جنگ انداخته است. اعتقاد من این بوده - هست، که شناخت نیاهای راهپای تکوین "فتنه" یکی از لوازم مبارزه ملی ما در این برهه از تاریخ است، بیوزنه که از موضع بعضی از عالمان مصیبت، که میکوشند تا شکست خود را در "جنگ قدرت" - در هاله ای از "معصومیت" بنیان کنند و در زمان ندکی خویش را در آن وانفاسی تاریک، ناشی از تعلق خاطر به آزادی و وحشی ملی کراش تبلیغ نمایند با استفاده از فرصت، فتنه ی دیگری را (هنوز عمارین مصیبت بسرنیاسده) با شعارهای رنگین و ظاهرفریب تدارک می بینند. پس این فریضه ی غیر قابل اجتناب مبارزان صدیق راه آزادی و ملی گرایان واقعی است، که با این جنبش دینیه ها، با تکیه و اتعین و تجربه به مقابله برخیزند و به منطقه های بیداد مکان برورن ندهند و مخصوصاً حقیقت را در برابر نسل جوان با تمام ابعادش تصویر کنند. نگارنده ی این سطور، با بیاضاعت با جیز خود بدینکار درست - بازنده است، با میدانه که ما خبیران، در عرصه ی این رسالت بزرگ ملی - با همه ی قوا به میدان میزنند و تاریخ این مرحله ی یسوز و ساز ملت خود را غنا بخشند.

نامه‌ها و نظرها

ما به نام باجی اریا به ما و سوسه های موافقان ...
ترا می گفت برای منکین کردن ...
سرما می های خیمی ...
سرمای موافقین ...
طی ایران ما معاد ...
از سوسه گان تا ما ...
مرد را دگرگند ...
نود تا داوروند ...
افزون بر این ...
سه تا نام و گروه ...
بروزگار و نام ...
انتخاب عنوان ...

بقیه از صفحه ۸

فقط حمله به رژیم

رژیم خمینی ایران را ویران و جیبهای سوداگران مرگ و بانکداران بزرگ و کارخانه دارها را در غرب و شرق پریسول نموده است.
اگر اپوزیسیون ملی در خارج فعال تر از این بود اکنون بجای ما امثال مکفارلین و گاری سیک و کلنل نورث برای ما تعیین تکلیف نمی کردند و خمینی خائسین و وطن فروش ویی سواد که رژیمش روی حکومت های سده میانه و کالیگولا را سفید کرده اکنون ده سال بر سر قدرت نمی ماند.
روزنامه محترم قیام ایران، هموطنانی را

بقیه از صفحه ۱

در سراسیمه سقوط

وی در آخرین سخنرانی ای که کرد گفت که دیگر در امور رژیم خود مداخله ای نخواهد کرد و بر "شورای تشخیص مصلحت" است که درباره مهمترین امور تصمیم بگیرد.
لیکن چنین به نظرمی رسد که شورای تشخیص مصلحت نیز اگر هر کاری هم بتواند بکند، از یک کار جزاست و آن تشخیص مصلحت است.
اگر تشخیص مصلحتی وجود داشت و این کار از شورای نامبرده ساخته بود، مجلس بآن دستباجگی به مرخصی فرستاده نمی شد، و دوباره چنین ناگهانی فراخوانده نمی شد.
اگر شورای نامبرده می توانست مصلحت را تشخیص دهد، استعفا میرحسین موسوی نخست وزیر خمینی در روزنامه جمهوری اسلامی جای نمی شد و در آن نمی آمد چون پیش بینی می شود که هشت تن از وزیران رای اعتماد نگیرند، وی صلاح زادر استعفا خود دیده است.

وجود آمدن مکه بیش از آن که کار ادا راه امور را پیش ببرند، کارهای یکدیگر را خنثی می کردند. مهمترین نهاد های موازی که به چشم می خورد، ارتش و سپاه است. و در جنگ، بدترین لطمه ای که می توان به کشور زد این است که تمرکز فرماندهی از بین برود.
فقط صورت ظاهر قضیه این بود که خمینی فرماندهی کل قوا را بر عهده دارد. ولی عملاً "دونیروی مسلح" با تشکیلات سازمان جداگانه ای که داشتند، از تنها کسی که فرمان نمی بردند خمینی بود، حتی یک ستاد مشترک آنان را با یکدیگر بیوندنی. داد و کارهایشان را هماهنگ نمی کرد.

خمینی اگر چه گفت که همه چیز کشور را بد در خدمت جنگ قرار گیرد، و در واقع نیسز تولید صنعتی و خدمات به میزانی گسترده به وسیله غول جنگ بلعیده می شد، ولی میان هزینه و بازده هیچ تناسب معقولی وجود نداشت. از همه مهمترین که دونیروی مسلح جدا از هم و غالباً "مخالف با هم" هر یک کار دیگری را نه تنها تکرار می کرد، بلکه به خنثی کردن آن دیگر نیز می پرداخت. طرفه اینکه رژیم تهران در طی جنگ هرگز به فکری که اساسه کردن نیروهای مسلح نیفتاد، و درست هنگامی به این ضرورت پی برده که در زیر فشار تکریر شدت تنبسی تحمیلی را بپذیرد.

ما دام که رژیم می توانست سرسپاه با داران را به جنگ کرم کند، در اندیشه انحلال آن نبود. ولی امروز که نا آرامی در سپاه شدت تکران کننده ای برای رژیم پیدا کرده است، می گویند نیروی مسلحی که در خدمت بلند پروازیهای آن نباشد، منحل سودبتر. با این تفاوت که رژیم اسلامی از تجربه ناموفق ادغام وزارت کشاورزی در وزارت جهاد سازندگی پند گرفته است و این بار سخن از ادغام به میان نیامده است. ولی به تیزی خارق العاده ای نیاز نیست که سیاهان دریا بند تحولات در کدام جهت در شرف انجام است.

استعفا میرحسین موسوی، به هردلیلی که صورت گرفته باشد، و در آن استعفا از سوی خامنه ای، باز هم به هردلیلی که صورت گرفته باشد، نشان می دهد که اعضا شورا ای که "شورای تشخیص مصلحت" نام گرفته است، حتی دور هم نمی نشینند تا درباره امور رژیم رایزنی کنند و به بحث بپردازند. اگر شورای تشخیص مصلحت کاره ای بود، لایحه انحلال وزارت سپاه با ساداران با قید فوریت به مجلس شورای اسلامی نمی رفت و فوریت آن از سوی مجلسی که رژیم برای تشکیل آن فوریتی نمی دید، رد نمی شد.

تا زه گیریم که شورای نامبرده مصلحت را تشخیص دهد، کو آن قوه اجرائی کسه بتواند مصلحت های اندیشیده را بکار بندد؟ همه نشانها حکایت از آن دارد که رژیم هر روز گامی بیشتر در سراسیمه آفتگی جلو می رود و هیچ قدرتی که بتواند جلوی این سقوط را بگیرد، وجود ندارد.
یک منشاء اصلی آفتگی این است که به خواست خمینی نهاد های موازی د

(...)

به امیدنا بودی رژیم خونخوار خمینی، پیروز با در رژیم مشروطه سلطنتی و پسرچم شیرو خورشید ایران، ایران هرگز نخواهد مرد.

به امید پیروزی زودرس

افشین کامیاب

پناهندگان را دریابید

جناب آقای دکتر بختیار و همسرمان و همیاران گرام - درود فراوان بر شما عزیزان که شبانه روز در راه اهداف مقدس ایران با استواری گام بر می دارید. امید است با قدم های محکم و صدای رسا و با خستگی ناپذیری هر چه سریع تر بتا زید، من روزنامه شما را از طریق دوستان میخوانم و در راه پیشبرد اهداف مقدس شما هر چند کوتاه به سهم خود تلاش میکنم و از شما میخواهم صدای مظلوم ملت ایران و علی الخصوص فریاد وارگان ایرانی در ترکیه را بگوش جهانیان برسانید و با آنها ثابت کنید که ایرانی هرگز نمرده و در راه عظمت خود چون گذشته کوشش مینماید و با زهم صدای رسالتی فریاد بر آورید که مقامات سازمان ملل شعبه پناهندگی بیش از این مرا جمع کنندگان ایرانی را ایداء و اذیت نکرده و با آنها مثل برده ها رفتار نکنند. خود من از دو سال پیش از شعبه آنکارا سازمان ملل درخواست پناهندگی سیاسی کرده ام ولی هرگز قدم مثبتی برایم برنداشته اند و ایرانیان با غیرت ولی ستم دیده را با استقرار پلیس مسلح روزها و هفته ها و ماهها در صف های طولانی در زیر باران و باد و گرما و سرما نگاه میدارند، مگر وظیفه آنها جز رسیدگی به مورینا هندگان است و از طرفی از ایرانیان شروتمند مقیم خارج بخوابید که به وظیفه خود عمل کرده و در چنین شرایطی به هموطنان خود یا ری رسانند و امکانات مالی و مادی و معنوی و وظیفه تاریخی خود را عملی نمایند و بعنوان مثال آقای (....) مقیم نیس و آقای (....) مقیم ژنوه که ۲۰ سال بعنوان مدیر در تشکیلات آنها متاهل شده با درستی و صداقت کار کرده ام شروت کلان و بی نهایت دارند و امثال آنها چند نفر قاتل در تبعید مملکتی راتاء مین نمایند و بهتر است با چپاول و غارت ثروت ملی اینک بی اعتنائی را کنار زده و کمی نیز به وجدان خود تکیه نمایند. آنها با یستی به مشکلات مالی شما نیز توجه کنند و گرنه دم مرگ هستند و پس از فوت ثروتشان در بانک های سوئیس بلوکه خواهد شد و بخدا سوگند اگر در اروپا بودم به هر قیمتی آنها را و ادا ربا انجام وظیفه می نمودم. منظورم اذنی کردن نیست بلکه وظیفه دارند به وطن خود کمک و مساعدت بنمایند. من بعنوان آواره ایرانی ولی امیدوار که با زن و فرزند خود با مشکلات عدیده و زیاده در رژیم از راه دور دست شما عزیزان را می فشارم و آرزو دارم موفق و موید باشم و تقاضای مندم در صورت امکان در روزنامه خود ستونی را به وارگان ایرانی در ترکیه اختصاص دهید تا بتوان از این طریق با بین جمعیت که میدی جز شما هاندارند کمکی شده باشد و نیز در صورت امکان سازمان ملل را به وظیفه بزرگ خود آشنا سازید و گرنه بیش از این خفت ایرانی را بیش از پیش لکه دارویی حیثیت خواهد کرد. مگر دو سال آوارگی بس نیست و امثال من هستند که در شرایط بسیار غمناکی زندگی میکنند و یا زنده هستند.

استانبول - ارادتمند - بهروز ج

نفت ما را کی خورد

اطلاع دارید که همین دوماه پیش چه سرو صدائی راجع به انفجار سکوی نفتی دریای شمال بر اه افتاد. من به مناسبت

این واقعه تاء سفانگیر به یاد آوردم همه آن سرو صدائی را که در زمان اعلیحضرت فقید در باره مشارکت ایران در نفت دریای شمال بر اه افتاده بود. بعضی ها افسراد میکردند و دولتی ها از مزایای مشارکت در نفت دریای شمال با دولت انگلیس و

کتابهای موجود در دفتر قیام ایران



۱ - زندگی سیاسی مصدق

در متن نهضت ملی ایران
فواد روحانی

بها: ۶۰ فرانک فرانسه

۲ - قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی

دکتر مصطفی رحیمی

بها: ۳۰ فرانک فرانسه

۳ - مروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

ایرج پزشک زاد

بها: ۳۰ فرانک فرانسه

۴ - مروری بر واقعه ۱۵ خرداد ۴۲

ایرج پزشک زاد

بها: ۳۰ فرانک

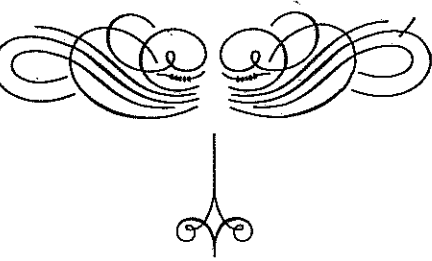
این قیمت ها شامل هزینه پست زمینی نیز

میباشد.

با دانمارک و نروژ داسخن میدادند. من به دستگاه خوندی دسترس ندا ر ام اگر هم داشتم تا رم می آمد که مسئله علمی را از آخوند، که فقط متخصص جوابگوئی در مسائل حیض و نفاس است، بپرسم. اما شما حتما "در دستگاه" کا رشنا س نفتی مطلع از مشارکت ها، دارید، خواهش میکنم در صورت امکان از ایشان بخوابید اگر در باره این موضوع یعنی سرمایه گذاری های ایران در نفت دریای شمال و اینک

عاقبت کار به کجا کشیده است، برای روشن شدن ذهن ما آدمهای کنار، توضیحی بدهند. برای اینکه من به پند و بیست آخوندها یا انگلیسی ها شدید "سوه" ظن دارم و میترسم انگلیسی های زیرک، چند میلیون پوندی به حساب هر کدام از کله گنده های رژیم با نکهای سوئیس ریخته باشند و سهم نفت ایران را - اگر سهمی داشته - نوش جان کرده باشند.

با تجدید احترام
آلمان غربی دکتر صادق



هم میهنان عزیزا

هر روز تلفن خبری نهضت مقاومت ملی ایران از ساعت ۱۱ صبح شما را در جریان آخرین خبرهای ایران و جهان قرار می دهد.

۴۰۵-۹۰-۴۰۵ پاریس

بقیه از صفحه ۱

نویسنده، روضه خواندن یکی از شخصیت‌های برجسته رژیم را شاهد مثال آورده و افزوده است:

"دیشب در مسجد محله مان رفته بودم. سخنران که از مقامات مسئول بود در آغاز کلمه کرد که چرا مجلس شکل و شمایل یک مجلس گرم را ندارد. نام مبارک امام زمان را بر زبان جاری کرد. حاضران برخاستند و با بیجا شدند. تمامی مطالب و نشان میداد که انصافاً سخنران محترم حتی یک دقیقه صرف وقت نکرده است که چه بگوید... وضع موجود به گریز جوانان از مساجد می انجامد. وقت مردم را این گونه هدر و حرام کردن هم باعث ضمان است و هم بی انصافی است و هم حق منبرنا گوار و ناروا خواهد بود."

آنقدر شور بود که خان هم فهمید. بیبی - "سخنران محترم" تا کجا شورش را در آورده که روضه خوان دیگر دلش بهم خورده است. اما در حقیقت ظلمی که از ناحیه منبری ها بر امام حسین و بطور کلی بر اسلام و تاریخ اسلام رفته است و می رود منحصر به این مورد و داستان امروز و دیروز نیست.

یغمای جندقی میگوید:

در خواب، شهید کربلا را دیدم که ز دیده اش گریز است

گفتم ز غمت، ای آن که تا حشر

هر چشم ز گریه چشمه خیز است

ما بر تو همی کنیم گریه

چشم تو چرا ستاره ریز است

باز "ابن زیاد" در جدال است

یا "شمر" شریک در ستیز است

گفتا نه، ز دشمنان ننالم

ز احباب به من چورست خیز است

آن و اعظم خرد که در تکسایا

هر شام و سحر به عروتیز است

رسوائی آل مصطفی را

منبر منبر به جست و خیز است

که گوید عابدین غلام است

که گوید فاطمه کنیز است

که در کوفه گهی بشام است

گاهی به مدینه، که حجیر است

صوت خشنش ز حنجرشوم

چون خنجر شمر تند و تیز است

پشت ساهل بیت، داسم

چون غارتی از پس گریز است

روضه خوانی از ابتدای دوران صفویه است که فعلاً به تازگی ریخته و هدف اولیه آن کار نداریم ولی بعد از مدتی به وسیله کسب و دکان روضه خوان ها تبدیل شد. از آن پس، واقعاً کربلا را آخوندهای بیسواد دویی ما به بنحوی با موهومات و مجعولات و آرا جیف آلودند که حتی علمای معتبر شیعه از پس بابت شرمگین بوده اند.

از مرحوم حاجی محمد ابراهیم کلباسی پرسیدند حقیقت واقعاً کربلا چه بوده است. حاجی که در مذهب بغایت درجه اهل وسواس و احتیاط بود و از زیاده روی ذاکرین و مقتل نویسان نیز دلی پر خون داشت گفت: قدر مسلم این است که سیدالشهدا در عا شورا ی سنه ۶۱ هجری در محراب کربلا شهید شد و مظنون اینست که ابوالفضل العباس هم بوده است.

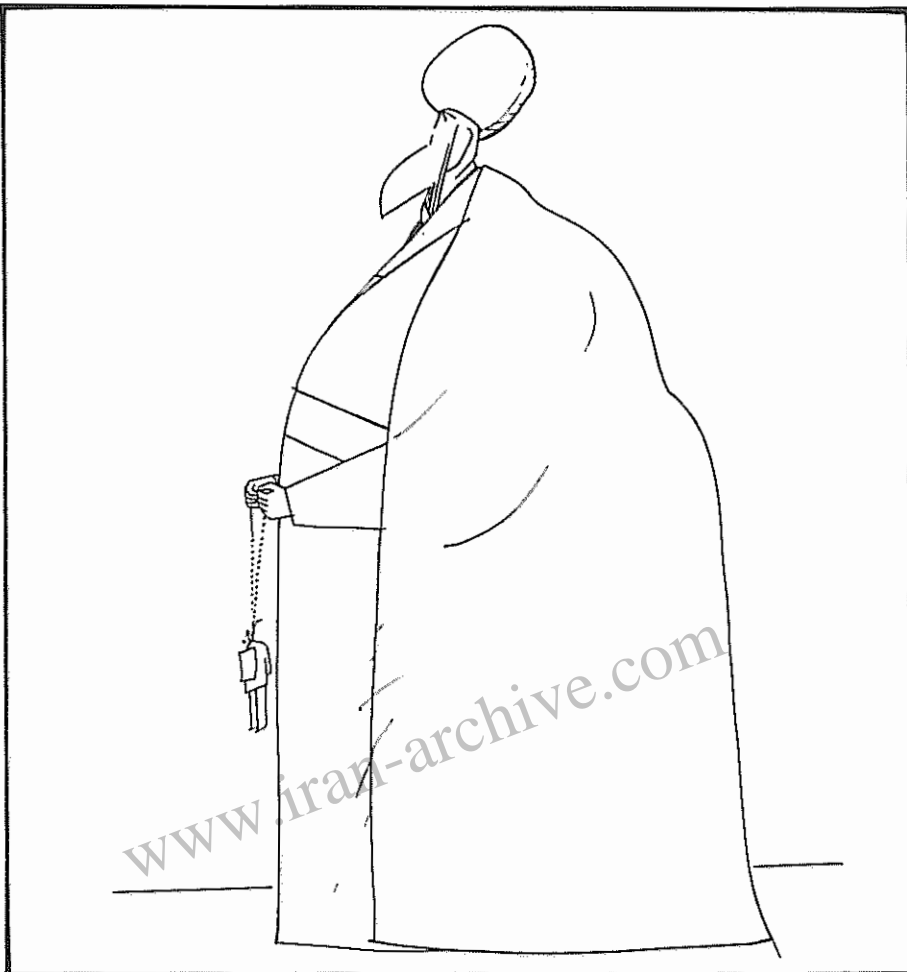
باین حال، امثال حاجی کلباسی به همین اندازه اکتفا میکردند که خودش را از

روز هفتاد و دو ساعت!

مسابقه جعل و تحریف کنا ریگشند و حسد اکثرش این که وقتی روضه خوانی مهممل گوئی را بر سر منبر از حد بیدر میبرد و راه کنا ری می کشیدند و چیزی کف دستش می گذاشتند و آهسته تذکر میدادند که صد نگه دارد. آن چیزی هم که کف دست منبری میگذاشتند در واقع حق السکوت بود چون میترسیدند روضه خوان هوجی بیسواد این طرف و آن طرف شایع کند که عقیده به واقعه کربلا ندارد.

حرف نمیزند مبادا که در معرض اتهام قرار گیرد. ملاحظن نیز بخود چراغ تنمی دهد که بگوید ظاهراً هر شدن شیر در روز عا شورا و گردش گردنش بر سر اجساد شهدا، بجهت جلوگیری از اسب تا ختن اشقیاء بر اجساد، از بیخ و بین یک روایت معمول است، فقط میگوید آن شیر حضرت امیرالمؤمنین نبود. میرزا محمد در ذیل این گزارش می افزاید:

"حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است و کسانی که این قصه را



میرزا محمد تنکا بنی مینویسد:

"روزی از ایام محرم در خانه استاد آقا سید ابراهیم موسوی قزوینی مجلس عزای برپا بود. آخوند ملاحسن یزدی به آن مجلس وارد شد و در جنب استاد نشست و استاد زیاد از او احترام کرد. پس ذاکر بر سر منبر قصه آمدن شیر را بر سر اجساد شهدا بیان کرد و متذکر شد که آن شیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به هیئت اسب قتلگاه آمد. چون ذاکر از منبر بریز آمد آخوند ملا حسن او را نزد خود خواست. آن ذاکر آمد و دست آخوند را بوسید. آخوند به آن ذاکر فرمود این چنین چیزی را که بالای منبر خواندی که آن شیر امیرالمؤمنین بود دروغ است و امیرالمؤمنین بصورت شیر در نمی آید و بعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر میکنی. سید استاد استماع میفرمود در این بابت هیچ تکلم نفرمود. ملاحظه میفرمایید که آقا سید ابراهیم اصلاً

ذکر کرده اند از زارع علقمی حکایت کرده اند و از اجسی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است.

"مقاتل" جمع "مقتل" است و مقتسل، اصطلاحاً به کتابهایی میگویند که در زمینه وقایع کربلا نوشته شده و محل مراجعه و منبع اطلاع روضه خوان ها است. حقیقت واقعاً کربلا درین "مقاتل" مانند قطره ای در دریای مجعولات و موهومات و داستان های جن و پری گم شده و از زمین رفته است. آخوندها آنقدر چرند و پرنده را به این حادثه بهم بافتند که زمانی خودشان متوجه شدند این همه اتفاقات به هیچ حسابی ممکن نبوده است در طول یک روز واقع شود. ناچار آخوند ملا قای دربندی در کتاب "روضه" که یکی از معروفترین "مقاتل" بشمار می آید راه حلی پیدا کرد و نوشت که روز عا شورا هفتاد و دو ساعت طول داشته است.

در اکثر "مقاتل" نوشته اند که روز عا شورا حضرت سیدالشهدا، زیاده از ده هزار تن را برخاک هلاک انداخت و با آن که از تشنگی بی تاب و از مصائب احباب و اصحاب رنجور بود به یک حمله از آب فرات تا خیمه گاه با نصد نفر را طعم مرگ چشاند بطوری که از عرش نداد در رسیدن حسین، اگر تو بخوای با این قوت و شوکت جنگ کنی کسی را زنده نخواهی گذاشت و بدیدار ما فائز نخواهی شد. آن وقت بود که حضرت شمشیر را در غلاف کرد و به کف را از زده داد تا او را به فیض شهادت برسانند.

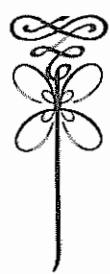
حضرت سیدالشهدا در روز عا شورا بمسب اتعی و بمسب شیمیائی در اختیار رنداشت و بقیوت با زو و بوسیله شمشیر می جنگید. حال اگر قرص کنیم که روز عا شورا هفتاد و دو ساعت امتداد داشته و ایشان بدون انقطاع شمشیر میزدند و برای کشتن هریک نفر فقط یک دقیقه صرف وقت میکردند است باز از حیث محاسبه زمانی دچار اشکال خواهیم بود.

تصور نفرمائید آخوندها چون در او خرقن بیستم به حکومت رسیده اند و سر و کارشان با مردمی است که راست را از دروغ و تاریخ واقعی را از مجعولات و مصنوعات فترقی می گذارند، تصمیم گرفته اند این حرف ها را کنا ری بگذارند. خیر! در همین ماه محرم حجت الاسلام رفسنجانی که سعی دارد خود را از قماش غیر از آخوندهای دیگر جلوه دهد در خطبه نماز جمعه قضیه قرآن خواندن

سر بریده را پیش کشید و گفت:

"بعضی ها برای ایشان سخت است که ایمن معجزات را نقل کنند و خیال می کنند ما با ید مسائل را طبیعی جلوه بدهیم. خود حادثه عا شورا طبیعی نیست... اگر آدمی بخواهد تاریخ واقع را بصورت طبیعی بخواند سخت است این ها را باور کند و شا ید بگوید اینها را روضه خوان ها ساخته و اضافه کرده اند ولی حقیقت دارد."

با تمام این اوصاف، ما نمیدانیم آن شخصیت برجسته رژیم روضه خوان ها چگونه روضه یی خوانده که حجت الاسلام دعا شمی سرپرست روزنامه اطلاعات آن را ظلمی در حق سیدالشهدا تشخیص داده است، انگاش "اطلاعات" دوسر هم در شرح مظلومیت ملت ایران می نوشت که چنین روضه خوان هایی - که حتی روضه خوانی از آنها بر نمی آید - حاکم بر مقدرات وی شده اند.



نشانی:



QYAM IRAN
C/O C. B.
17, bd RASPAIL
75007 PARIS
FRANCE

ایران هرگز نخواهد مرد